

دیالکتیک ترجمه‌پذیری و ترجمه‌ناپذیری

از ژرژ مومن تا ژاک دریدا

دکتر مهران زنده‌بودی
دانشگاه فردوسی مشهد

کسانی که استدلال می‌کنند ترجمه غیرممکن است، از دیدگاه نظری به این بحث می‌پردازند و نظرشان مقابل نظر کسانی قرار می‌گیرد که کار عملی ترجمه را واقعیتی عینی می‌دانند. در واقع کسانی که رأی به عدم امکان ترجمه می‌دهند، خود مترجم نیستند. بنابراین در یک سو نظریه‌پردازان مدافع نظریه ترجمه‌ناپذیری قرار می‌گیرند و در سوی دیگر مترجمین. یا آنگونه که ژان-رنه لدمیرال، ترجمه‌شناس معاصر فرانسوی می‌گوید در یک سو کسانی که حرف می‌زنند و در دیگر سوی کسانی که عمل می‌کنند! این‌گونه نظریه‌پردازان به دو دلیل به مباحث ترجمه می‌پردازند: یا برای آنکه به مترجمین توصیه کنند که چگونه ترجمه خوبی ارائه دهند؛ و یا بالعکس به مترجمین ثابت کنند که کاری را که انجام می‌دهند غیرممکن است!

ترجمه فعالیتی است انسانی و جهان‌شمول که در تمام اعصار ضرورت آن احساس می‌شده است و افسانه برج بابل، خود گواهی است بر کهن بودن این فعالیت. مسأله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود این است که چه عاملی باعث می‌شود که برخی نظریه‌پردازان به انکار پدیده‌ای بپردازند که در طول تاریخ وجود داشته است و حتی خود آنها نیز از مصرف‌کنندگان آن هستند؟

مفاهیم دوگانه در ترجمه‌شناسی کم نیستند. در این مفاهیم امکان دفاع از هر دو شق قضیه وجود دارد. "ترجمه غیرممکن است یا همه چیز قابل ترجمه است؟" سوالی است که ما را به مفهوم دوگانه دیگری رهنمون می‌کند: آیا باید به متن اصلی یا به متن مقصد نزدیک شد؟ ترجمه لفظ‌گرا یا ترجمه معناگرا؟ وفاداری یا زیبایی؟ این مفاهیم همگی از موضوعی واحد سخن می‌گویند و یکی در تناقض با دیگری نیست. آنهایی که تجربه ترجمه دارند، نیک می‌دانند که مترجم در کار خود پیوسته می‌کوشد جانب هر دو زبان را نگه دارد، کاری که به ظاهر متناقض به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر، مترجم در عین حال که سعی می‌کند در ترجمه خود وفادار بماند (به چه چیزی یا چه کسی؟)، از تلاش در خلق و انتقال جنبه‌های زیبایی‌شناختی متن نیز غافل نمی‌ماند.

در مورد اینکه ترجمه کاری ممکن است نیازی به توضیح نیست، چون ترجمه وجود دارد. آفتاب آمد

دلیل آفتاب. اما این بدان معنا نیست که همه متون و همه جنبه‌های متن، ترجمه‌پذیر است. اجازه بدهید نخست به بررسی دلایل مدافعان ترجمه‌ناپذیری بپردازم.

ژرژ مونن در کتاب "زیبارویان بی‌وفا" (Les Belles Infidèles) با تکیه بر نظریات دوبلله (Du Bellay)، سه دلیل در رد ترجمه و ترجمه‌ناپذیری برمی‌شمرد. این سه دلیل به شرح زیر است:

۱- دلیل جدلی: دوبلله در کتاب خود "دفاع از زبان فرانسه و ترویج آن" به ترجمه‌های بد حمله می‌کند و این‌گونه ترجمه‌ها را برای زبان فرانسه مخرب می‌داند، چراکه باعث وارد شدن واژگان و ساختارهای نامأنوس به زبان فرانسه می‌شود.

نمی‌توان گفت که ترجمه‌های بی‌عیب و نقص وجود ندارد. هیچ ترجمه‌ای کامل نیست. مشکلات ترجمه خصوصاً ترجمه متون فلسفی و ادبی اظهر من الشمس است. ترجمه فیلسوف بزرگی همچون دریدا دشواریهای فراوانی فراروی مترجم قرار می‌دهد. نوشته‌های دریدا هم فلسفی هستند، هم ادبی. ژاک دریدا فیلسوفی است ادیب و ادیبی است فیلسوف. مفاهیمی که او خلق کرده به‌طور شگرفی در کالبد و تاروپود الفاظ درآمیخته‌اند؛ گرفتار و محبوس گردیده‌اند، میل به جدایی از زبان فرانسه ندارند. سؤالی که به ذهن خطور می‌کند این است که مترجم آیا باید اندیشه‌های فلسفی دریدا را منتقل کند یا ظرافت‌های کم‌نظیر زیباشناختی متون او را؟ جداسازی معنا از لفظ و لفظ از معنا از چالش‌های بزرگ ترجمه این فیلسوف معاصر است. کوتاه سخن اینکه موارد اشتباه در ترجمه وجود دارد. بازار لجام‌گسیخته نشر در کشور نیز نقش غیر قابل‌انکاری در افزایش این اشتباهات ایفا می‌نماید. ناشرین معدودی متون را، اعم از تألیف یا ترجمه، به ویراستاران توانا می‌سپارند. از قدیم‌الایام ترجمه‌های بد وجود داشته. امروز نیز ترجمه‌های بد وجود دارد و شاید در آینده نیز ترجمه‌های پراشتباه به بازار نشر راه یابد. اما، وجود ترجمه‌های بد نباید باعث شود که ترجمه را غیر ممکن بدانیم. برعکس، ترجمه‌های بد ترجمه‌پذیری را ثابت می‌کند. در واقع چون ترجمه بد وجود دارد، پس ترجمه خوب هم وجود دارد، لذا ترجمه ممکن است.

۲- دلیل تاریخی: دلیل دومی که مونن از دوبلله ذکر می‌کند مستقیماً به ترجمه‌پذیری نمی‌تازد، بلکه آن هم مانند دلیل قبلی بیشتر بر مضر بودن ترجمه تأکید می‌کند. دوبلله ده سال پس از صدور فرمان "villers-cotterets" (۱۵۳۹) که زبان فرانسه را زبان رسمی کشور فرانسه اعلام کرد، به دفاع از این زبان پرداخت. دوبلله معتقد بود که این زبان توانایی بیان اندیشه‌های ادبی و فلسفی را دارد و دیگر نیازی به این نیست که نویسندگان فرانسوی آثار علمی، ادبی و فلسفی خود را به زبان یونانی به رشته تحریر درآورند. وی معتقد بود که ترجمه مانع تثبیت زبان می‌شود. مونتسکیو نیز می‌گوید: "اگر همواره ترجمه کنید، هرگز کسی شما را ترجمه نخواهد کرد."

۳- دلیل نظری: سؤمین دلیل، دلیل نظری است. دو بله معتقد است که برخی ویژگی‌های اصیل سبک نویسنده، و تصاویر شاعرانه که ریشه در فرهنگ‌ها دارند، ترجمه‌ناپذیرند. بنابراین ملاحظه می‌گردد که سؤال اولیه "آیا ترجمه ممکن است؟" به این سؤال منتهی می‌گردد که "آیا شعر ترجمه‌ناپذیر است؟" ویژگی‌های شاعرانه در برخی متون دیده می‌شود، مانند متون ادبی. اما متون دیگری نیز هستند که فاقد جنبه‌های شاعرانه هستند و یا این ویژگی‌ها در آنها به حداقل می‌رسد، مانند متون علمی. از دیدگاه لدمیرال تمام متون علمی ترجمه‌پذیرند.

مونن و لدمیرال در رویکرد نظری خود به ترجمه بر دو خاستگاه نظری متفاوت تکیه می‌کنند. مونن زبان‌شناسی است که به مباحث ترجمه علاقه نشان می‌دهد؛ لدمیرال فیلسوفی است که در فرانسه از او به‌عنوان بنیانگذار "ترجمه‌شناسی" (Traductologie) یاد می‌شود. یکی تجربه محدودی از کنش ترجمه دارد؛ دیگری متفکر مکتب فرانکفورت است که به ترجمه فلاسفه بزرگ آلمان نظیر: نیچه، هابرماس، آدورنو، کانت و... همت گمارده است. مونن در کتاب "مسائل نظری ترجمه"، به انتقاد از رویکرد فلسفی ترجمه می‌پردازد و معتقد است که فلسفه رویکردی پیشینی و درونی به ترجمه دارد.

به عقیده مونن فیلسوف نمی‌تواند آنچه‌ای که باید به مسائل ترجمه بپردازد. وی دیدگاه پدیدارشناختی به ترجمه را زیر سؤال می‌برد زیرا معتقد است فیلسوف شناخت علمی به معنای پوزیتیویستی آن، از مقوله ترجمه ندارد. اما اگر بخواهیم از نظرگاه فلسفی به ترجمه بنگریم، دیدگاه‌ها وسیع‌تر، عمیق‌تر و در عین حال پیچیده‌تر می‌گردند. در بحث دیالکتیک ترجمه‌پذیری و ترجمه‌ناپذیری می‌توان از کانت الهام گرفت که ماهیت پدیده‌ها، "نومن" آنها را دست نیافتنی می‌داند. دیدگاه پدیدارشناختی در نهایت به این نقطه منتهی می‌گردد که هرگز دو نفر تصویر ذهنی واحدی از یک واژه ندارند و دو زبان مجموعه مشترکی از تجربیات، تصاویر، شیوه‌های زندگی و اندیشه، اسطوره‌ها و جهان هستی ندارند. از این روی، با تکیه بر پدیدارشناسی، ترجمه غیرممکن است، چون معنای فردی، بنابراین غیرقابل انتقال است. آندره مارتین نیز تجربه شخصی را در تمامیت‌اش غیرقابل انتقال می‌داند. مونن در کتاب زبان‌شناسی و فلسفه، با تأکید بر تجربه ترجمه، به شک‌گرایی فلسفی که برای زبان ماهیتی کاملاً فردی قائل است، می‌تازد. او تصاویر ذهنی و فردی غیرقابل انتقال را به دیده تردید می‌نگرد و برای اندیشیدن به تفاوت‌های زبانی به مفهوم رفتارگرایی روی می‌آورد. مونن از نظریه بلومفیلد بهره می‌گیرد و معنای کنش زبانی را در موقعیتی می‌بیند که در آن پیامی فرستاده می‌شود و پاسخی از گیرنده دریافت می‌شود. این نظریه که بر کارکرد اجتماعی زبان تکیه می‌کند، در اثبات امکان ترجمه می‌تواند مبنای نظری منطقی‌ای به‌شمار آید.

اگر بخواهیم یک جمع‌بندی کلی در مورد نظر مونن در باب ترجمه‌پذیری و ترجمه‌ناپذیری ارائه بدهم، باید بگویم که مونن هرگونه مفهوم ترجمه‌پذیری و ترجمه‌ناپذیری پیشینی را رد می‌کند. ترجمه‌پذیری پیشینی به یک سری مفاهیم جهان‌شمول ساخته اندیشه بشر قائل است که کافی است آنها

را از زبانی به زبان دیگر منتقل کرد. ترجمه‌ناپذیری پیشینی معنا را در دل فرهنگ‌های مختلف و اندیشه‌های فردی غیر قابل انتقال جای می‌دهد.

اشاره‌ای هرچند کوتاه و گذرا به دیدگاه دریدا و ریکو می‌تواند تا اندازه‌ای روشنگر دیالکتیک ترجمه‌پذیری و ترجمه‌ناپذیری باشد.

ترجمه در شماری از نوشته‌های دریدا موضوع تفکر فلسفی وی قرار می‌گیرد. دریدا از ترجمه به عنوان پارادایمی برای اندیشه فلسفی خود بهره می‌جوید. این نظریه که هر متنی ترجمه‌پذیر است، شاید بتواند بدین معنا باشد که از هر متنی می‌توان شالوده‌شکنی کرد. دنبال کردن معنای ناتمام و همیشه در گذر، که از شیوه‌های ساختارشکنی متن توسط دریدا است، می‌تواند در واژه ترجمه، ترجمه شود. پارادایم ترجمه از دیدگاه دریدا، همچون لدمیرال، از گستره زبان‌شناسی فراتر رفته، به استقبال متون مقدس و تأویل و تفسیر آنها می‌رود. متن از نظرگاه دریدا، از چارچوب متن فراتر می‌رود. از ترجمه‌پذیری و ترجمه‌ناپذیری. آنچه را که آغاز متن می‌خوانیم، ادامه اندیشه‌ای است؛ و آنچه را که پایان متن می‌خوانیم، اندیشه ادامه متن است. بی‌کران بودن ترجمه‌پذیری به نوعی خودتأکید است بر ترجمه‌ناپذیری و این جنبه آخرالزمانی (Apocalyptique) ترجمه است. انتظار چیزی که می‌آید. کسی که می‌آید (مترجم؟ خواننده؟). همواره در طول تاریخ ترجمه متون مقدس دو نظریه وجود داشته است، که عبارتند از: ترجمه‌پذیری کامل و ترجمه‌ناپذیری کامل. دیدگاه اول، رویکردی تحلیلی است که به معنای قابل انتقال اعتقاد دارد. و دیدگاه دوم رویکردی شعرگرا است که لفظ را از معنا جدا نمی‌داند. معنا را در لفظ می‌بیند و می‌خواند، یا به لفظ معنا می‌دهد. به عقیده دریدا، حیات متن مبدأ به بقای آن بستگی دارد. به اینکه هم ترجمه‌پذیر باشد و هم ترجمه‌ناپذیر، متن اگر کاملاً ترجمه‌پذیر باشد، متن بودن خود را از دست می‌دهد. و اگر کاملاً ترجمه‌ناپذیر باشد، بلافاصله می‌میرد. بنابراین، ترجمه موفق نه حیات متن است و نه مرگ متن، بلکه فقط بقای آن است.

از دیدگاه پل ریکور ریشه ترجمه‌ناپذیری را باید در اسطوره برج بابل جستجو کرد. آنجا که دقیقاً ترجمه‌زاده شده. کثرت، تنوع و تفاوت زبانها که از دل برج بابل بیرون آمده، نمود خود را در تمام سطوح زبانی عریان می‌سازد؛ از جمله در تفاوت‌های آواشناختی، واژه‌شناختی، معناشناختی، نحوی و غیره. تفاوت‌ها تنها در این سطح باقی نمی‌ماند، بلکه نحوه نگریستن به جهان هستی را نیز شامل می‌گردد.

پل ریکو درباره ترجمه نظری کاملاً مخالف با بنونیست دارد. بنونیست معتقد است که واحد اولیه زبان جمله است و نه واژه. جمله، گوینده، مخاطب، پیام و مرجع بیرونی آن را (موضوعی که راجع به آن صحبت می‌شود) در بر می‌گیرد. بدین ترتیب، فردی چیزی به فردی دیگر، درباره چیزی با رعایت قواعد معناشناختی و نحوی می‌گوید. اما، ریکور معتقد است که جملات، عناصر کوچکتری از گفتار هستند که در قالب متن جای می‌گیرند. مترجمین به‌خوبی به این نکته واقف‌اند که مترجم جملات را ترجمه نمی‌کند، بلکه متن را ترجمه می‌کند. به عقیده ریکور، خود متن نیز در دل متن وسیع‌تری، که همان

مجموعه عناصر فرهنگی، مذهبی، آیینی و جهان‌بینی است، جای می‌گیرد. ریکور در واقع به این نکته می‌رسد که تکلیف مترجم رفتن از واژگان به جملات، سپس به متن و سرانجام به مجموعه کلی فرهنگی نیست؛ بلکه مترجم باید با بهره‌گرفتن از مطالعات خود و شناخت روح فرهنگی به سوی متن، جمله و سپس واژگان پایین آید. ریکور همچنین در استدلال خود به پدیده ترجمه به عنوان واقعیتی عینی اشاره می‌کند و می‌گوید: "La traduction existe" (ترجمه وجود دارد). لد‌میرال نیز همچون دیوژن که در پاسخ به شکاکانی که "حرکت" را انکار می‌کردند شروع به راه رفتن کرد، برای اثبات ترجمه، به وجود عینی آن استناد می‌کند. کنجکاوی انسانها برای شناخت انسانهایی که به زبانی غیر از زبان آنها سخن می‌گویند؛ آداب و سنتی غیر از آداب و سنن آنها دارند و...، از انگیزه‌های ترجمه محسوب می‌شود. به عقیده ریکور، ترجمه حاصل کنجکاوی ماست. آنتوان برمن نیز در کتاب خود با عنوان *آزمون دیگری (L'Autre)* نام این کنجکاوی را میل به ترجمه می‌نهد.

در مجموع، می‌توان گفت مفهوم ترجمه‌پذیری کامل، مطلوبی غیرقابل حصول است. از این روی باید آن را رها کرد و مفهوم دیگری از ترجمه‌پذیری و ترجمه‌ناپذیری اختیار کرد که به مدد آن بتوانیم تعیین کنیم کدامیک از ابعاد متن ترجمه‌پذیر است و کدامیک از اجزای آن از چنبره ترجمه می‌گریزد. سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا در نظر نداشتن مترجم در مبحث دیالکتیک ترجمه‌پذیری و ترجمه‌ناپذیری ما را در مقابل دیالکتیک دیگری به نام "نظریه واکنش ترجمه" قرار نمی‌دهد؟

منابع

- 1- Mounin, G., *Les problèmes théoriques de la traduction*, Paris, Gallimard, 1963.
- 2- Mounin, G., *Les Belles Infidèles*, Lille, PUL, 1955.
- 3- Ladmiral, J.-R., *Traduire: thèmes pour la traduction*, Paris Gallimard, (3e éd.) 2002.
- 4- Mounin, G., *Linguistique et philosophie*, Paris, PUF, 1975.
- 5- Derrida, J., "Des tours de Babel", in *Psyché*, Gallimard, 1987, pp. 203-235.
- 6- Berman, A., *L'épreuve de l'Étranger*, Paris, Gallimard, (2e éd.) 1984.